



علی اکبر رستمی

زندگی پیچیده اجتماعی بشر، لزوم برقراری پیوندهای علمی، فکری، فرهنگی، سیاسی و ... و گشودن گره‌های کور روابط انسانی، که از حوزه قدرت و توان شخص یا اشخاص معدودی بیرون است، انسانها را وادار می‌کند تا برای حل این مشکلات و روابط، از اندیشه‌ها و تجربه‌های یکدیگر بهره گیرند. در همین راستا قرآن کریم، شورا را به عنوان یکی از ویژگیهای ارزشمند بشری در شؤون گوناگون زندگی برشمرده است و همسان بودن آن با برپاداشتن نماز را به عنوان دو خصیصه برجسته مؤمنان و حق‌دوستان قلمداد کرده است.^۱

بخش زیادی از روایات و احادیث نیز انسانها را به این اصل قرآنی و بهره‌گیری از آن تشویق و ترغیب می‌کنند.

مسأله شورا یکی از دقیقترین و در همان حال بحث‌انگیزترین موضوعاتی است که پیوند تنگاتنگی با بعضی از مهمترین مسائل، از قبیل: امامت، حکومت و رهبری، قانونگذاری، اکثریت، دموکراسی و ... دارد. هرچند اصل قانون شورا، امروزه، به عنوان یکی از پایه‌های اصلی حکومت‌داری در سطح دنیا، بویژه جهان اسلام مطرح است، اما گستره و چگونگی به‌کارگیری آن، نیازمند کاوش بیشتری است.

از آن‌سو، با شکفتن غنچه انقلاب اسلامی تحت رهبری داهیانۀ امام خمینی علیه السلام به انگیزه برقراری حکومت اسلامی در سایه تعالیم و ارزشهای الهی و تأسی به سیره نبوی صلی الله علیه و آله و سلم، سخن از چگونگی ساختار حکومت اسلامی با شدت بیشتری به میان آمد. در همین رابطه و در زمان شکل‌گیری قانون اساسی و تصویب آن، قوانین مربوط به ولایت فقیه و حاکمیت ملی، از جمله حساسترین بحثهایی بود که مدت زمان زیادی را به خود اختصاص داد تا به تصویب نهایی رسید.

بازی، هرچند مسأله ولایت فقیه و حکومت اسلامی، پایه‌پای فقه عام شیعه و در لابلای مباحث و عناوین متفاوت فقهی خودنمایی می‌کند و در ادوار گوناگون، با سیری تکاملی به چشم می‌خورد، ولی پس از احیای مجدد فقه اجتهادی توسط وحید بهبهانی رحمته الله علیه (م: ۱۲۰۸ ق)، فقها با طرح مسأله ولایت فقیه، مباحث فقه سیاسی را بر محور این اصل قرار دادند و مسائل به‌طور مستقل در این مبحث و تحت این عنوان به بحث نهاده می‌شد، تا کتاب ارزشمند تنبیه الامّة و تنزیه الملة، اثر فقیه نامی، آیه‌الله نائینی رحمته الله علیه چاپ و به سال ۱۳۲۷ ق، با بازتاب چشمگیری در بنیان نهادن فقه سیاسی منتشر شد. چند دهه بعد از آن، بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی علیه السلام این بحث را با گستره‌ای فزونی‌تر مطرح کرده، به بسط مسأله حکومت اسلامی و ولایت فقیه پرداخت. با وجود این، می‌توان مدعی شد که مباحث مربوط به این موضوع، تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، بیشتر به اصل حکم و حوزه اختیارات فقیه محدود می‌شد و از نقش مردم و میزان تأثیر آنان در شکل‌گیری حکومت، کمتر بحث به میان می‌آمد و شاید همین امر به پیدایش اتهاماتی علیه تفکر ولایت فقیه، مبنی بر مشابهت این شکل حکومتی با حکومت‌های دیکتاتوری و استبدادی، منجر می‌شد؛ آنچه از درک نکردن درست ولایت سرچشمه می‌گرفت.

بدین سان تقویت دیدگاه انتخابی بودن حاکم و حکومت اسلامی که شباهت بسیاری با دموکراسی رایج غربی دارد، بیشتر مورد توجه قرار گرفت.

در این مقاله، چگونگی پیوند شورا، انتخابات مردمی و... با حکومت و حاکم اسلامی از دیدگاه اسلام و تفکر ولایت فقیه را به بحث خواهیم گذاشت، ضمن آن که قبل از طرح اصل مسأله، چند موضوع مهم مربوط به شورا را اجمالاً یادآور می‌شویم:

قلمرو شورا در اسلام

امت اسلام بر ممنوع بودن جریان‌دهی شورا، در مواردی که حکم آن از طریق وحی و به واسطه پیامبر ﷺ دریافت شده باشد، اتفاق نظر دارند و بسیاری از مفسران و قرآن‌شناسان شیعه و سنی از آن سخن به میان آورده‌اند.
فخر رازی می‌نویسد:

«اتَّفَقُوا عَلَى أَنْ كُلَّ مَا نَزَلَ فِيهِ وَحْيٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَمْ يَجْزِ لِلرَّسُولِ أَنْ يَشَاوِرَ فِيهِ الْأُمَّةَ، لِأَنَّهُ إِذَا جَاءَ النَّصَّ بَطَلَ الرَّأْيُ وَالْقِيَاسُ.»^۱

امت اسلام بر روان‌بودن مشاوره پیامبر با مسلمانان، در آنچه حکمش از طریق وحی بیان شده، اتفاق نظر دارند، زیرا با وجود نص، رأی و قیاس باطل است. پر واضح است که در صورت روان‌بودن مشاوره بر پیامبر ﷺ در موارد منصوص، این حکم برای غیر آن حضرت به طریق اولی ثابت است.
رشید رضا، مفسر نامی اهل سنت، در شرح واژه «الأمر» در آیه شریفه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» می‌نویسد:

«... فالمراد بالأمر، أمر الأمة الدنيوي الذي يقوم به الحكام عادة، لا أمر الدين المحض الذي مداره على الوحي دون الرأي، إذ لو كانت المسائل الدينيّة،

۱. فخر رازی، تفسیر کبیر، (چاپ سوم)، ج ۹، ص ۶۷.

کالعقائد والعبادات والحلال والحرام، ممّا یقرّره بالمشاورة، لکان الدین من وضع البشر و إنما هو وضع الهی لیس لأحد فیہ رأی لا فی عهد النبیّ و لا بعده.»^۱ مراد از واژه «الأمر» [در آیه شریفه]، امور دنیوی امت است که پیامبر ﷺ مأمور به مشاوره در مورد آن شده است، و حاکمان نیز بدان مبادرت می‌ورزند، نه امر دینی صرف، که مستند به وحی است، زیرا اگر مسائل دینی، از قبیل: عقاید، عبادات و حلال و حرام، از طریق مشاوره جریان یابد، هر آینه دین زایدۀ دست بشر خواهد بود، حال آن‌که هیچ کس را حقّ اظهار نظر در قوانین الهی در هیچ زمانی نیست.

هر چند مفسران اهل سنت، به محدود بودن قلمرو شورا به موارد غیر منصوص معترف هستند، لکن به نظر می‌رسد که در التزام عملی آنان جای تأمل است. علامه طباطبائی^۲ نیز در تفسیر المیزان، ذیل آیه مشاوره، محدود بودن آن به حدود و قوانین شرعی را یاد آور شده است.^۳



شوری و امامت

اهل سنت پنداشته‌اند که خداوند متعال، امت را بعد از پیامبر ﷺ به خود وا گذاشته و از جانشین پیامبر ﷺ و رهبری امت اسلام سخنی به میان نیاورده است. در باور ایشان، شخص نبی مکرم ﷺ که با تمام وجود نگران آینده امت بوده و در این راه، جان و هستی خود را در آستانه سقوط قرار داده بود: «لعلک باخع نفسک ألا یکونوا مؤمنین»^۳ از کنار این امر مهم و سرنوشت ساز بسادگی گذشته است. آنان در پی چنین نگرشی، خلافت و رهبری مسلمانان را به امت وا گذاشتند و عملاً زمینه را برای جریان دهی شورا و انتخابات،

۱. رشید رضا، المنار، ج ۴، ص ۲۰۰.

۲. محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۵۶.

۳. شعراء/۳.

به عنوان منبع و ملاک مشروعیت حکومت اسلامی و تعیین رهبران دینی فراهم کردند.
رشید رضا می نویسد:

«الحکم فی الاسلام للأمة و شکلہ شورى ...»^۱
حکومت در دیدگاه اسلام از آن امت است که از طریق شوری شکل می گیرد.

و در جای دیگر می نویسد:

«و لا یمكن أن یكون شورى بین جميع أفراد الأمة، فتعیّن أن یكون شورى بین جماعة تمثّل الأمة و یكون رأیها کرای مجموع أفراد الأمة ...»^۲
از آن جا که برپایی شورا با حضور تمامی افراد امت ممکن نیست، باید گروهی به نمایندگی از آنان به برقراری آن مبادرت کنند و چون رأی این گروه برخاسته از آگاهی به مصالح امت است، از این رو، نظر آنان به منزله رأی همه افراد است.

اما در تفکر امامیه، نصب و تعیین امام بر خداوند واجب است و همین امر، وجه اعتبار امامت در زمره اصول دین و مسائل کلامی نزد این گروه به شمار می رود. شیعه به استناد دلیلهای سه گانه: (عقلی محض، نقلی محض و عقلی و نقلی)، تعیین امام را بر خداوند واجب می داند^۳ و معتقد است که مقام ربوبی از طریق وحی و به اعلان پیامبر ﷺ پرده از حقیقت بر کشیده و چارچوب حکومت اسلامی به زعامت رهبران خاص و عام را ترسیم کرده است. بدین سان در باور شیعه، امامت به دو مرحله تقسیم می شود:

۱- امامت بالاصالة (امامت خاص) که ویژه معصومان نصب شده از سوی پیامبر ﷺ است.

۲- امامت و رهبری در عصر غیبت امام معصوم علیّه السلام (امامت عام) که از آن به ولایت فقیه تعبیر می شود.

بر این اساس و با این برداشت از امامت، دیگر زمینه ای برای جریان دهی شورا در تعیین و نصب امام باقی نمی ماند و این بدان معنی است که شورا و انتخابات در تعیین رهبر

۲. همان منبع، ج ۵، ص ۱۸۸.

۱. رشید رضا، المنار، ج ۱۱، ص ۲۶۴.

۳. جوادی آملی، وحی و رهبری، ص ۱۴۵.

موضوعیت ندارد، بلکه تنها راهی خواهد بود در تشخیص امام صالح و برخوردار از شرایط رهبری. بنابراین، عنصر شورا و انتخابات به کلی از درجه اعتبار ساقط نیست، بلکه به عنوان راه تشخیص حق، جایگاهش محفوظ خواهد بود.

به دیگر سخن، هر چند امت اسلام بر برپایی دولت و حکومت اسلامی اصرار دارند و این مسأله را جزئی از تمامیت و بافت کلی شریعت اسلامی می‌دانند، اما آنچه سبب پیدایش دیدگاه‌های گوناگون میان آنان شده است، بحث از چگونگی تعیین رهبر اسلامی و منبع و ملاک مشروع بودن حکومت است. در این باره دو دیدگاه مهم به چشم می‌خورد: یکی انتخابی بودن رهبر از سوی مردم و به شکل انتخابات عمومی، شورای اهل حلّ و عقد و یا بیعت عمومی است، و دیگری منصوب بودن آن از سوی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اولیای دین. حقیقت امر این است که امامت و رهبری همانند رسالت پیامبران، مقامی الهی است و غیر از نص و نصب، هیچ راهی برای ثبوت اصل آن نیست و میثاق جمهور و بیعت مردم تنها به معنای پذیرش و تولی است، نه انشاء ولایت یا انتخاب، از این رو هیچ‌گونه اثری در مورد ثبوت مقام امامت یا رسالت ندارد. استدلال و احتجاجی که بین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بین جمهور، یا بین امامان معصوم علیهم السلام و توده مردم پدید می‌آید، فقط ناظر به مقام اعتراف بود؛ یعنی شما که پذیرفتید و مقام ولایت را برای من انشاء کردید، پس این مقام برای من ثابت است و باید از آن اطاعت شود. توضیح بیشتر را به صفحات آینده موکول می‌کنیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

قلمرو شورا از دیدگاه ولایت انتصابی

بنابر نظریه انتخابی بودن حاکم و ولی اسلامی، آرای امت، با واسطه یا بی واسطه، یکی از شرایط اصلی شایستگی بدست گرفتن حکومت و قدرت سیاسی دولت اسلامی است و اساساً، تعیین و نصب و عزل حاکم به امت سپرده شده است، چنان‌که رشید رضا می‌نویسد:

«والأمة هي التي تملك نصبه (الإمام أو الخليفة) أو عزله.»^۱
عزل و نصب امام یا خلیفه به دست امت انجام می‌گیرد.

بر اساس این دیدگاه، رأی امت یا نمایندگان آنان شرط اصلی پذیرش رهبری است. ابوعلی بر آن است که بسیاری از علمای اهل سنت موافقت نظر همه خبرگان واجد شرایط نمایندگی را برای احراز رهبری امت اسلامی ضروری می‌دانند.^۲

اما در تفکر ولایت انتصابی، منبع و ملاک مشروعیت حکومت و حاکم اسلامی، اذن خداوند و رسول و امامان معصوم علیهم‌السلام است و این به معنای نفی تأثیر آرای امت یا نمایندگان آنها و نادیده گرفتن آنان در صحنه سیاسی، اجتماعی نیست، زیرا طرفداران این دیدگاه بر آنند که امت در چارچوب اسلام و رهنمودهای آن و با در نظر گرفتن معیارهای رهبری، حق انتخاب دارند و بی‌گمان تحقق رهبری الهی به اراده مردم صورت می‌گیرد. عصاره سخن چنان‌که اشارت رفت، این است که ولایت والی از نظر ثبوت، مستند به نص و نصب و از نظر اثبات مستند به پذیرش امت است و تحقق هر کدام بدون دیگری، اثر عینی ندارد. بدین سان منصب ولایت فقیه، تشریح حاکم مطلق، خداوند متعال است و فعلیت آن به انتخاب جمهور یا نمایندگان آنان محقق می‌شود. افزون بر شواهد عقلی، أدله نقلی عام و خاص بر این حقیقت دلالت می‌کنند.

دیدگاه قرآن درباره حکومت

با نگرشی به آیات قرآن کریم، به دست می‌آید که در مجموع دو دسته آیات، درباره چگونگی شکل‌گیری و اعتبار حکومت وجود دارند:
دسته اول، مجموعه‌ای از آیات هستند که حکومت و حاکمیت مستقل علی‌الإطلاق

۱. رشید رضا، المنار، ۳۶۴/۱۱.

۲. ماوردی، الأحكام السلطانية، ص ۷، به نقل از: عمید زنجانی، فقه سیاسی.

را حق خاص خداوند می‌دانند و دلالت بر مشروع بودن حکومت‌هایی دارند که در طول حکومت خداوند و به اذن او باشد؛ به ضمیمه آیات دیگری که منصب امامت را تشریح خداوند و عهدی از ناحیه او قلمداد می‌کنند. بعضی از این آیات از این قرارند:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾^۱

حکم و فرمان و حکومت تنها از آن خداست، حق را داستان می‌کند و او جدا کننده حق از باطل است.

﴿أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾^۲

حکم و فرمان تنها از آن خداست، و او سریع‌ترین حساب‌گران است.

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾^۳

حکم تنها از آن خداست و او امر کرده که جز او را عبادت نکنید.

هر چند در مواردی نیز در قرآن، «حکم» به غیر خداوند متعال نسبت داده شده است؛ همانند: ﴿أَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ يَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾^۴ و ﴿يُحْكَمُ بِهَا النَّبِيُّونَ﴾^۵ و ...، لیکن همان‌گونه که علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌نویسد، مفاد مجموعه آیات نوع اول و دوم این می‌شود که حق حاکمیت، بالاصالة و بالذات از آن خداوند است و کسی جز او چنین جایگاهی ندارد، و حاکمیت دیگران به اذن او مشروع خواهد بود و لازمه اختصاص حاکمیت بالاصالة به او بدان جا منتهی می‌شود که خود را احکم الحاکمین و خیر الحاکمین شمرده است.^۶

﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ إِنَّنِي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْبَغُ لِي نَالَ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۷

۲. انعام/۵۷.

۴. مائده/۴۹.

۱. انعام/۵۷.

۳. یوسف/۴۰.

۵. مائده/۴۴.

۶. محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۱۱۶.

۷. بقره/۱۲۴.

و آیات دیگری از این گونه که امامت و رهبری را تشریح خداوند می‌دانند.
دسته دوم: آیاتی هستند که انسانها را به مشارکت در صحنه‌های اجتماعی، سیاسی و ... تشویق کرده، شورا و تبادل افکار را یکی از ویژگیهای مؤمنان برشمرده و تغییر سرنوشت آنان را به خویش موکول کرده‌اند.
این آیات از قرار زیر هستند:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾^۱

در این آیه، از شورا به عنوان پایگاهی مهم و مردمی و یکی از ویژگیهای بایسته مسلمانان نام برده شده است. براساس عمومیت این بخش از آیه، مسلمانان باید در تمام کارهایی که حل و فصل آن در حوزه وظایف آنان قرار می‌گیرد، به مشاوره بنشینند. از طرفی، مفاد آیات دسته اول آن شد که جعل و نصب حاکم و حکومت اسلامی بالاصالة، حق خاص خداوند، و بالتبع، برای نمایندگان منصوب اوست. و از آنجا که امامت و رهبری به دو شکل عام و خاص متصور است، در امامت خاص که شخص امام به نص الهی تعیین شده است، مجالی برای مشاوره نیست، اما در امامت عام که به بیان ویژگیهای ولی جامعه اکتفا شده است - هرچند اصل منصب را شارع مقدس اعطا کرده است، ولی به سبب مصلحتهایی، از تعیین آن خودداری کرده است - مشاوره امت به شکل انتخابات عمومی یا شورای نمایندگان و ... در تعیین رهبری براساس معیارهای اسلامی ضروری به نظر می‌رسد. بی‌گمان تأکید بر معیارهای اسلامی بدان معناست که نادیده گرفتن آن معیارها، به انحرافات جبران ناپذیری منتهی خواهد شد، چنان‌که در طول تاریخ پرفراز و نشیب اسلامی، همواره چنین حوادث تلخی رخ داده است.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...﴾^۲

خداوند امر فرموده که امانات را به اهلهش واگذارید و آن‌گاه که در میان مردم داوری می‌کنید، عادلانه حکم کنید.

در باره واژه «امانات» چند دیدگاه وجود دارد:

۱. مراد مطلق امانت خَلْقی (مال مردم) و خالقی (احکام شرعی) است و مقصود از ردّ امانت الهی این است که احکام اسلامی را آن گونه که هست، اجرا کنند.^۱
۲. مراد از امانت، امامت است.^۲
۳. امام خمینی علیه السلام در رساله ولایت فقیه خود، بعد از یادکرد چند دیدگاه، نظریه مطلق امانت را اختیار می کند و می نویسد:

«وقتی بنا شد تمام امور دین، عبارت از امانت الهی باشد و باید این امانت به اهلش ردّ شود، یکی از آنها هم حکومت است.»^۳

به نظر می رسد که عمومیت واژه «الأمانات» (جمع محلی به ال) و سیاق آیات قبل و بعد آن که عبارت «وَالَّذِينَ آمَنُوا» در آیه قبل از آن و خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در آیه بعد از آن وجود دارد، همگی بر این که مخاطب آیه مسلمانان هستند و مراد از امانات نیز مطلق امانت است گواهی می دهند. بنابراین، روایاتی را که در آنها واژه «الأمانات» به بعضی از واجبات تفسیر شده است، یا مخاطب آیه را ائمه علیهم السلام معرفی کرده اند، از باب جری و تطبیق و بیان مهمترین مصداقها دانسته، اعتقادی به حصر آنها نخواهیم داشت. با توجه به این نکته و با عنایت به دو کلمه «تَوَدُّوا» و «أَهْلُهَا»، می توان مدعی را به همین آیه و بدون نیاز به جمع با آیات دسته اول ثابت کرد.

توضیح این که، بنابر تقریری که گذشت، حکومت یکی از مصداقهای امانات و از بارزترین آنهاست که طبق آیه شریفه باید به اهلش سپرده شود. با اندکی درنگ و دقت نظر، این حقیقت آشکار می شود که آنچه وظیفه مسلمانان است، ادای حکومت به اهل آن است و این در صورتی امکان پذیر است که شایستگان حکومتداری، قبلاً وجود داشته باشند تا امت با اطاعت خویش، عملاً حکومت را به آنان بسپارند و به این طریق تولی،

۱. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، سوره نساء، ذیل آیه ۵۸.

۲. تفسیر البرهان والدر المنثور، ذیل آیه.

۳. امام خمینی، رساله ولایت فقیه، (چاپ اول: مؤسسه نشر عروج)، ص ۷۳.

محقق شود.

با توجه بدانچه گذشت، چکیده مجموعه آیات قرآنی، آن است که مقام رهبری امت اسلامی، منصبی الهی است که جز خداوند کسی شایسته جعل آن نیست، مگر این که از سوی او مأذون باشد. از سوی دیگر، امت نیز در تنفیذ و تحقق بخشیدن درست این مقام الهی، نقش مهمی دارد.

انتخابی یا انتصابی بودن حکومت، از نگاه روایات

بر اساس روایات رسیده در زمینه ولایت فقیه، هم فقیه جامع شرایط از نظر ثبوت، منصوب است و هم وظیفه جمهور امت از نظر اثبات، پذیرش و تولی می‌باشد. به سبب طولانی بودن روایات مورد نظر، تنها به ذکر بخشهای مورد استشهاد از دو روایت بسنده می‌کنیم:

۱- مقبوله عمر بن حنظله^۱:

در این روایت، با عبارت «فأئني قد جعلته عليكم حاكماً» نصب فقیه جامع شرایط ثابت می‌شود و با عبارت «فليرضوا به حكاماً» و «فإذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فإنما استخف بحكم الله و علينا ردّ...» لزوم پذیرش و تولی مردم در مقام اثبات، یادآوری شده است. در بخش نخست، امام صادق عليه السلام حاکم را منصوب خویش می‌داند و در عبارت دوم و سوم رضایت به حکمیت حاکم منصوب و پذیرش حکم او را واجب دانسته و رضایت نداشتن از آن را مآلاً ردّ حکم خداوند شمرده است.

پندار اختصاص این روایت به ولایت قاضی در قضاوت نیز غیر موجه است، چرا که در صدر روایت، تحاکم به سلطان یا قاضی مورد سؤال قرار گرفته است: «فتحاكم إلى السلطان وإلى القضاة»

۱. متن کامل روایت در کتاب وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، حدیث ۱، آمده است.

قلمرو شورا، بیعت و انتخابات در حکومت اسلامی ۱۶۳

۲- توقیع شریف ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه» در پاسخ نامه اسحاق بن یعقوب است که در بخشی از آن آمده است:

«... و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، فإنّهم حجّتي عليكم
و أنا حجّة الله عليهم»^۱

در این حدیث شریف، با عبارت «فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا» لزوم پذیرش و تولی مردم در مقام اثبات و با عبارت، «فإنّهم حجّتي عليكم و أنا حجّة الله عليهم» نصب فقیه جامع الشرائط ثابت می شود^۲.

امام خمینی رحمته الله در شرح این روایت می نویسد:

«منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده، مسائل و احکام شرعی نیست، ... چون این موضوع جزء و اَضاحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند، ... آنچه به نظر می آید، این است که «سائل» به طور کلی سؤال کرده، و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده اند که در حوادث و مشکلات به راویان احادیث ما، یعنی فقها مراجعه کنید؛ آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خدا بر آنان هستم»^۳.

بنابراین، در روایت یاد شده مسائل جاری اجتماعی، حکومتی مطرح نظر بوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فرق «ولایت» و «وکالت» و چگونگی جعل آن دو

هر کاری را که فاعل انجام می دهد، یا درباره شخص خودش است و یا درباره دیگری. در فرض اول هیچ گونه اعتبار و جعلی وجود ندارد، زیرا فاعل با اختیار خود، درباره رفع نیازهای کارهایی را بدون دخالت دیگری انجام می دهد و در فرض دوم، که

۱. شیخ طوسی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳، ب ۴۵، ح ۴.
۲. جوادی آملی، وحی و رهبری، ص ۱۹۰.
۳. ولایت فقیه، ص ۶۸، ۶۹.

کار دیگری را به عهده می‌گیرد و دربارهٔ او تصمیم‌گیری کرده، به مصالح او اقدام می‌کند، یا به عنوان وکالت و نیابت از اوست و یا بر اساس ولایت بر او. در مورد اول، اصالت رأی و تصمیم‌گیری از آن دیگری است و بر محور توکیل و استنباه و مقدار وکالت و نیابت و محدودهٔ تشخیص خود موکّل و مستناب، کار انجام می‌شود. و در مورد دوم، اصالت رأی و تصمیم‌گیری از آن خود فاعل است و بر محور ولایت و سلطه و مقدار ولایت و محدودهٔ تشخیص خود ولیّ، کار مولی علیه انجام می‌گیرد.

ولایت کسی نسبت به دیگری، در غیر خدای سبحان نیازمند به اعتبار و جعل است، چون اصل اولی، عدم ولایت هیچ شخصی نسبت به شخص دیگر است و کسی حق جعل ولایت دارد که خود دارای ولایت باشد؛ مانند: معصومان علیهم‌السلام که اولیای جوامع بشرند و می‌توانند افراد واجد شرایط را اولیای جامعه قرار دهند، و نظیر پدر که ولی فرزند نابالغ خود است و می‌تواند برای او قیّم و وصی نصب کند.

البته برای ولایت، شرایط خاصی و برای وصی، اوصاف مخصوصی است که رعایت آنها بایسته است. توکیل و استنباه، که به منزلهٔ تفویض بعضی از شؤون یک عمل و یا واگذاری همهٔ شؤون آن می‌باشد، در محدوده‌ای صحیح است که خود موکل و مستناب بتواند مابشرتاً آن را انجام دهد، و دربارهٔ اموری که انجام آنها در توان او نیست، توکیل و استنباه روا نخواهد بود. بنا بر این، از آن‌جا که معیار تصمیم‌گیری در ولایت، تشخیص ولی است، و میزان تصمیم‌گیری در وکالت، تشخیص موکل و تحدید حدود از طرف اوست، جمع ولایت و وکالت ممکن نیست، چه این‌که ممکن نیست شخص مختاری برای خودش قیّم و ولی نصب کند، زیرا معنای تسلط انسان بر جان و مال خود، آن است که هر کار صحیحی که می‌توانست مستقیماً انجام دهد، می‌تواند آن را به دیگری واگذار کند، نه آن‌که بر این تسلط مسلط باشد و بتوان تسلط خود را به دیگری واگذار کرده، آن را سلطان و ولی و قیّم تام‌الاختیار خود کند و خود *مسلوب‌السلطنة* شود. پس آنچه شخص برای خود معین می‌کند، فقط در محور توکیل و استنباه است، نه تولیت و جعل ولی و اگر در بعضی از نصوص به عنوان تولیت یاد شده است، به معنای تولی و پذیرش ولایت والی است نه به معنای جعل قیّم و نصب والی و آنچه به عنوان *عصارة جامعه* و تبلور ملت و

مانند آن تعبیر می‌شود، بیش از عنوان نماینده و نائب مردم، نیست.

با توجه به آنچه گذشت، اگر سرپرست جامعه سمت خود را از مردم دریافت کند تا کارهای آنان را طبق مصلحت و رأی ایشان انجام دهد، بی‌گمان وکیل مردم خواهد بود نه ولی آنان و بر اساس نیابت کارهای خود را تنظیم خواهد کرد نه ولایت، و همان‌طوری که نصب و به آن سمت در اختیار مردم بود، عزل او نیز در اختیار آنان است و می‌تواند او را، گرچه تخلف نکرده باشد، عزل کنند و همچنین سایر لوازمی که بر نیابت و وکالت مترتب است. پس کاری را می‌تواند انجام دهد که جامعه می‌توانست انجام دهد.

افزون بر این، از آن‌جا که وکالت برای زن رواست، گرچه از ولایت محروم است، زن می‌تواند سرپرست مردم شود. ولی اگر سرپرستی جامعه به عنوان ولایت باشد، چه این‌که هست، زن نمی‌تواند والی امت شود و جمع بین انتخاب و توکیل و بین محرومیت زن صحیح نیست؛ یعنی اگر کسی سرپرستی جامعه را از راه انتخاب تصویر کرد، حتماً باید انتخاب شدن زن را نیز تجویز کند، مگر نص خاصی وجود داشته باشد.

همان‌طور که ولایت با وکالت فرق اساسی دارد، جعل ولایت با جعل وکالت نیز تفاوت بسیار دارد، زیرا ولایت جعل شده بعد از مرگ جعل‌کننده باقی است و تا صاحب سمت دیگری آن را ابطال نکند، همچنان باقی است، لکن وکالت جعل شده با موت موکل برطرف شده و وکیل برکنار می‌گردد. از این‌جا معلوم می‌شود که بر ادله نصب فقیه جامع شرایط، مانند مقبوله عمر ابن حنظله و مشهوره ابی‌خدیجه و ... نمی‌توان نقدی وارد کرد و گفت که مقتضای آنها نصب امام صادق علیه السلام نسبت به فقیهان واجد شرایط است، و با ارتحال آن حضرت، منصوبین از سوی ایشان منعزل خواهند شد، زیرا مفاد آن دلیلها، جعل ولایت برای مجتهدان جامع شرایط است، نه جعل وکالت برای آنان، و هرگز ولایت متوالی با موت جاعل ولایت از بین نمی‌رود، مگر آن‌که امامان بعدی فقیهان را معزول کنند که چنین کاری نکردند، چه این‌که متوقع هم نبود، زیرا نه جامعه را بدون والی و رهبر می‌توان رها کرد و نه غیر فقیه جامع شرایط به این مقام از او شایسته‌تر است.^۱

۱. جوادی آملی، وحی و رهبری، ص ۱۶۱-۱۵۸.

با ادله گوناگونی که بیان شد، به انضمام دلایل فراوان دیگری که مجال طرحشان نبود، شکی نیست که تعیین و انتصاب ولی فقیه در عصر غیبت، به منظور رهبری جامعه از سوی خداوند سبحان، ضروری و حتمی است.

طرح یک اشکال و پاسخ آن

به رغم همه آنچه گذشت، برخی با پذیرفتن اصل ولایت فقیه، به دلیل محال دانستن تعیین و انتصاب وی از سوی خداوند متعال در عصر غیبت، تمامی روایاتی را که مانند مقبوله عمر بن حنظله، بدان استدلال شده و ظهور در نشانه‌های شخص منصوب دارد، بر بیان شرایط شخص منتخب حمل کرده‌اند، و قائل به انتخاب فقیه از طرف مردم شده‌اند و گفته‌اند که چون نصب فقیه در دوران غیبت و در صورت تعدد فقها امکان ندارد، نوبت به استدلال و اثبات نمی‌رسد.

گزیده سخن ناقد محترم، در دو نکته یاد می‌شود:

۱. بحث از نصب عام در مقام اثبات (دلالت روایات و دیگر ادله) بر صحت نصب در مقام ثبوت، توقف دارد و چون نصب فقیهان جامع شرایط برای زعامت عصر غیبت، فروض و شکل‌های پنج‌گانه‌ای دارد که همه آنها مخدوش هستند، و از لحاظ تصویر مقام ثبوت، وجه درستی برای نصب تصور نمی‌شود، پس نوبت به مقام اثبات نمی‌رسد.

اجمال شکل‌های پنج‌گانه نصب والی (ثبوتاً) و نقد هر کدام، از قرار زیر است:

■ صورت اول: از میان فقها، یک نفر معین، به ولایت منصوب شده باشد.

علت بطلان این صورت، این است که از روایات وارده در باب، هرگز نمی‌توان

انتصاب یک شخص معین را استفاده کرد.

■ صورت دوم: مجموع من حیث المجموع انتصاب شده باشند.

علت بطلان این امر آن است که هریک از فقها دارای رأی خاص هستند و از این رو

نمی‌توان تمامی آنان را به منزله واحد تصور کرد.

۱. برای توضیح بیشتر بنگرید به: حسینعلی منتظری، *دراسات في ولاية الفقيه*، ج ۱.

■ صورت سوم: جمیع آنان، یعنی هر فردی از افراد، به ولایت منصوب شده باشند، لیکن یک نفر از میان آنها حَقّ اعمال نظر داشته باشد.

این نیز باطل است، چون معیاری برای تعیین آن یک نفر وجود ندارد.

■ صورت چهارم: جمیع آنان - نه مجموع آنان - یعنی هر فردی از افراد، منصوب به ولایت باشد، لیکن اعمال ولایتشان مشروط به هماهنگی و توافق دیگران باشد.

این فرض نیز به دلیل استحالة توافق فکری و فتوایی افراد، باطل است.

■ صورت پنجم: جمیع آنان بالفعل به ولایت منصوب بوده و هرکدام بتنهایی، بدون رعایت نظر دیگران، حَقّ اعمال ولایت نیز داشته باشند.

بطلان این فرض هم به دلیل لزوم هرج و مرج آشکار است.

۲. نصب فقیهان جامع شرایط از سوی امامان معصوم علیهم السلام، محذوری دارد که انتخاب والی از طرف جمهور، از آن محذور برکنار است، زیرا در صورت نصب والیان متعدد، بر هرکدام از آنان جایز بلکه به نحو وجوب کفایی، واجب است که امور کشور را از جهت گوناگون اداره کنند و بر دیگران نیز اطاعت از آنان لازم است؛ اگرچه مقلد آنان نباشند. بلکه بر سایر فقها نیز لازم است که احکام ولایی متصدی را گرامی بشمارند و مزاحمت نکنند، زیرا تخلف از حکم منصوب از سوی امام معصوم علیه السلام جایز نیست.

از همین جا، مشاجرات آغاز می‌شود، زیرا بسیاری از انسانها، گرفتار جهل و اشتباه نسبت به احوال دیگران هستند و گاهی ممکن است در اثر عجب به نفس، تسلیم شخصی مثل خود شدن برای آنان دشوار باشد، ولی اگر ولایت به انتخاب باشد، نه انتصاب و ادله وارد شده درباره فقها را ناظر به شرایط آنان بدانیم، هیچ محذوری پیش نمی‌آید، زیرا فقط منتخب مردم دارای ولایت است و اوست که در اثر تفویض جمهور، صاحب سمت و اختیار می‌باشد و برای دیگران وظیفه‌ای جز اطاعت امر او نیست. بدین سان چون امت به اختیار خود، سمت ولایت بر خود رانده فقیه معین سپرده‌اند، قهراً از او حمایت خواهند کرد و در صورتی که فقیه مزبور، یکی از شرایط را از دست بدهد، یا از وظایف ویژه خود به عمد سرپیچی کند، همان امتی که به او رأی دادند او را معزول می‌کنند.

پاسخ: به نظر می‌رسد که اعتقاد به انتخابی بودن ولایت فقیه، حتی در صورت تعدد و

عدم انحصار فقها، اولاً، مخالف اجماعی است که بعضی از فقهای طرفدار ولایت فقیه، مدعی شده‌اند. بدین معنی که هرکس ولایت فقیه را پذیرفته (چه ولایت مطلقه و چه غیر آن)، در انتصاب آن شک نکرده است. مرحوم نراقی (م: ۱۲۴۵ق) در کتاب ارزشمند *عوائد الایام*، بعد از ذکر اخبار و ادعای این که تمام آنچه را که نبی ﷺ و امام علی بر آن ولایت داشته‌اند، برای فقیه نیز عین همان ولایت در همان موارد ثابت است، می‌نویسد:

«فالدلیل علیه بعد ظاهر الإجماع حیث نصّ به کثیر من الأصحاب، بحیث یظهر منهم کونه من المسلمات، ما صرح به الأخبار المتقدّمة، من کونه وارث الأنبياء، أو أمين الرّسل، و خلیفة الرّسول، و حصن الإسلام و ...»^۱

بعد از اجماعی که از تصریح بسیاری از اصحاب بر حقیقت مذکور برمی‌آید، به گونه‌ای که ظاهر کلماتشان، این است که ولایت فقیه را از مسلمّات شمرده‌اند، یکی دیگر از ادله‌ای که بر سنخیت ولایت فقیه با ولایت نبی ﷺ و ائمه علیهم السلام دلالت دارد، اخباری است که از فقیه به وارث انبیا، امین رسولان، خلیفه رسول، حصن اسلام و ... تعبیر کرده است.

ثانیاً برداشت ناقد محترم، مخالف ظاهر روایات و آیاتی است که یاد شد، و فرق بین ولایت و وکالت، که توضیح آن گذشت، نیز مؤید انتصاب است. به علاوه، اجماع مسلمانان بر عدم جواز جریان شورا و نظیر آن در موارد منصوص، و تنصیب آیات و روایات ذکر شده بر الهی بودن حکومت، همه و همه دیدگاه انتصاب را قوت می‌بخشد. آیه‌الله جوادی آملی، پاسخ مبسوطی از اشکال، ارائه داده است که خلاصه آن را یادآور می‌شویم:

اولاً، هرگز بین راه اثبات یک مطلب با راه ثبوت آن تلازم وجود ندارد. ممکن است ولایت با نصّ و نصب ثابت گردد و با آرای جمهور اثبات شود، چه این که سمت افتاء نیز این چنین است که اصل حقّ فتوا دادن با نصّ نظیر «من کان من الفقهاء صائناً لنفسه ... فللعوام أن یقلّدوه» مثلاً ثابت شود، و لیکن توسط شهادت خبرگان عادل یا شیاع مفید علم، اثبات شود.

ثانیاً، همان طوری که جعل منصب افتاء و سمت قضاء برای فقهای متعدّد، با رجوع مردم به یکی از آنان مستلزم لغو بودن جعل آن برای دیگران که همتای مرجع مردمند، نیست، جعل سمت و لاء برای فقیهان متعدّد با مراجعه به یکی از آنان فقط با حفظ تساوی همه آنها، سبب لغو بودن جعل آن برای همه نخواهد بود، و نصوصی که به منظور اثبات وحدت تصمیم‌گیری نقل می‌شود، بیش از این دلالت ندارد که در مقام تنفیذ و اعمال حقّ ولایت، مجالی برای شرکت و کثرت نیست، نه این که در مقام نصب و جعل اصل سمت، شرکت و کثرت راه ندارد. با توجه به این که در همان نصوص، چنین آمده است:

«قلت: یکون امامان، قال عنه: لا، إلا وأحدهما صامت»؛ یعنی یکی امام ناطق است و دیگری امام صامت است، نه آن که اصلاً امامت راه ندارد، مثل دو مجتهد که یکی به سبب استفتاء از او مفتی ناطق است و دیگری مفتی صامت.

ثالثاً، حقّ افتاء، قضاء و امامت و تدبیر، از عناوین اعتباری و حقوق جعلی‌اند و بدون اعتبار معتبر، وجود اعتباری هم نخواهند داشت. از نحوه وجود اعتباری امور اعتباری می‌توان معتبران آنها را فهمید و با بررسی نحوه امامت و ولایت در اسلام، این نتیجه به دست می‌آید که اعتبار آن به دست فرد یا گروه خاصّ به نام اهل حلّ و عقد، یا گروه عام، به نام جمهوریت نیست، بلکه فقط به دست شارع حکیم است.

رابعاً، هرچند اعمال ولایت و تنفیذ امامت، در صورت کثرت و عدم انحصار، واجب کفایی است، لیکن حفظ نظام اسلامی و پرهیز از اخلال و هرج و مرج، بر همگان واجب عینی است و با چنین وضعی، مجالی برای به وجود آمدن هرج و مرج وجود ندارد.

خامساً، همان طوری که در صورت ولاء انتصابی، اطاعت دیگران از والی بالفعل واجب و مزاحمت آنان حرام است، در فرض ولاء انتخابی ... نیز، پیروی دیگران از والی منتخب واجب، و مزاحمت آنان نسبت به وی حرام است، زیرا حفظ نظام بر همگان واجب، و اخلال در آن بر همه حرام، و انتخاب جمهور به زعم مستشکل، با امضاء شارع همراه بوده و از این جهت فرقی بین دو مبنا نخواهد بود. بنابراین، نقطه مشاجراتی که در دشواری تسلیم در برابر همتا و اطاعت از اوامر ولایی همسان و... در جریان انتخاب یکی از همتایان خواهد بود، گرچه آرای جمهور، به نحو اتفاق یا اکثریت مطلق، یا اکثریت

نسبی، مایه حمایت و دفاع از تصمیمهای والی منتخب می‌باشد، لیکن همین حمایت و دفاع همه جانبه از تصمیمهای والی منصوب وجود دارد. به علاوه آن که، خود نصب شارع و تنصیب صاحب شریعت بهترین پشتیبان وی خواهد بود.

سادساً، تغییر مسیر ولایت امر مسلمانان از انتصاب توسط معصومین علیهم‌السلام به انتخاب توسط جمهور، پیامدهایی دارد که به از دست رفتن قداست مقام منیع امامت و تنزل آن از عهد الهی به سطح ریاست خلقی و وکالت مردمی می‌انجامد. علاوه بر این که، شرایط و اوصاف مقام امامت، از جهت اجتهاد مطلق و عدل و تقوا و کفایت، همان است که در روایات بیان شده، و ظاهر ادله اشراط آنها و نیز مقتضای عقل، لزوم حفظ آن شرایط در مرحله حدوث و مرحله بقاء است. بنابراین، اگر کسی فاقد بعضی از آن اوصاف باشد، حدوثاً امام نخواهد شد، و اگر واجد همه آنها بود، لکن بعضی از آنها را از دست داد، بقاء امام نخواهد بود؛ خواه آن عصیان طاری، مثلاً راجع به مسائل شخصی باشد و خواه راجع به مسائل سیاسی کشور، و هرگز عهد الهی و همچنین نیابت از ولی عصر - ارواحنا فداه - به شخص معصیت‌کار نمی‌رسد. در این حالت، اگر شخص واجد شرایطی نبود که زمام امور مسلمانان را بدون آلودگی به تباهی فردی یا اجتماعی به عهده بگیرد، که همان شخص متعین است. زیرا از اولویت نسبی برخوردار است. و گرنه، حفظ نظام به عهده عدول مؤمنان و سپس فساق از آنان خواهد بود، و جریان امر از مسأله امامت به مسأله «حسبه» تنزل می‌کند.

لیکن اگر سرپرستی جامعه، در حد وکالت باشد، نه ولایت و حدودش به انتخاب مردم باشد، نه انتصاب از طرف معصومین علیهم‌السلام، اگر نماینده منتخب مردم، مبتلا به گناه شد و عمداً عصیان ورزید، ممکن است گفته شود در صورتی که اساس رفتار او بر موازین اسلامی است، صدور گناه از او نه تنها موجب یا مجوز مبارزه با او و قیام علیه وی نخواهد شد، بلکه مایه عزل او نیز نمی‌شود، زیرا اشتباه و همچنین عصیان در افراد بشر زیاد است و جواز نقض میثاق، در این حال، موجب تزلزل نظام و عدم ثبات او می‌گردد^۱.

برداشتهای ناروا از نهج البلاغه

برخی از نظریه پردازان و نویسندگان، بدون دقت نظر در سخنان مولای متقیان علی علیه السلام و اکتفا به بخشهایی از بیانات حضرت و نادیده گرفتن دیگر سخنان ایشان، از آن به عنوان تأییدی بر انتخابی بودن رهبری مسلمانان، یاد کرده‌اند. این گروه، خود دو دسته هستند. برخی طرفدار امامت انتخابی هستند، و عمدتاً از اهل سنت. پاره‌ای دیگر، با پذیرش امامت انتصابی در عصر حضور امام علیه السلام، به انتخابی بودن رهبری در عصر غیبت باور دارند. هرچند سخن از ادله گروه اول در حوصله این مقاله نیست، لکن به جهت اشتراک پاسخ دو گروه، به موردی از آن اشاره می‌کنیم:

ابن ابی الحدید، نامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به معاویه را دلیلی صریح بر امامت انتخابی می‌داند. متن نامه حضرت چنین است:

«إِنَّهٗ بایعنی القوم الذی بایعوا أبابکر و عمر و عثمان، علی ما بایعوهم علیه، فلم یکن للشَّاهد أن یختار، و لا للغائب أن یردّ، و إنما السُّوری للمهاجرین و الأنصار، فإن اجتمعوا علی رجل و سمّوه إماماً، کان ذلك لله رضی، فإن خرج من أمرهم خارجٌ بطعنٍ أو بدعیه، ردّوا إلی ما خرج منه، فإن أبی قاتلوه علی اتّباعه غیر سبیل المؤمنین، و ولّاه الله ما تولّی.»^۱

براستی همان گروهی که با ابوبکر و عمر و عثمان، بیعت کرده بودند و با همان شرایط و جهاتی که در بیعت با آنان مقرّر بود، با من هم بیعت کردند. پس (چون بیعت کنندگان با من از مهاجران و انصار بودند و شایسته برای حلّ و عقد) هرکس در هنگام بیعت حاضر بوده، حق ندارد دیگری را برگزیند و آن که غایب بوده، نمی‌تواند آن را رد کند و نپذیرد. جز این نیست که مشورت درباره امر خلافت، حق مهاجران و انصار است. بنابراین، هرگاه آنان بر مردی گرد آمدند و او را امام نامیدند، این امر مورد رضای خداوند است و اگر کسی از امر و تصمیم آنان سرباز زند و به عیبجویی و بدعت‌آوری پردازد، وی را به آنچه که از آن خارج شده بازگردانند و اگر نپذیرفت، با او نبرد خواهند کرد و خداوند، او را با

آنچه وی با خود همراه ساخته، همراه سازد.^۱

ابن ابی الحدید، دربارهٔ این بخش از نامهٔ حضرت می‌نویسد:

«و اعلم أنّ هذا الفصل دالٌّ بصريحه على كون الاختيار طريقاً إلى الإمامة، كما يذكره أصحابنا المتكلمون ...»^۲

بدان‌که این بخش از سخن، بصراحت دلالت دارد بر این‌که انتخاب، راهی است برای تشخیص رهبری و امامت، چنان‌که متکلمان ما (اهل سنت) بر آن عقیده دارند.

گروه دوم نیز بعد از طرح اشکال عدم امکان نصب در عصر غیبت، که توضیح آن گذشت، یکی از ادلهٔ انتخاب را بخشی از کلام علی علیه السلام در نهج البلاغه دانسته‌اند. حضرت، زمانی که عثمان به قتل رسید، در پاسخ کسانی که برای بیعت با ایشان گرد آمده بودند، فرمود:

«دعوني و التمسوا غيري ...، و اعلموا إن أجبتمكم و كبت بكم ما أعلم، و لم أضع إلى قول القائل و عتب العاتب، و إن تركتموني فأنتي كأحدكم و لمألي أسمعكم و أطوعكم لمن وليتموه أمرکم، و أنا لكم وزيراً خيراً لكم من أميراً ...»^۳

آگاه باشید، اگر دعوت شما را اجابت کنم، طبق آنچه خود می‌دانم با شما رفتار خواهم کرد، و به سخن این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان گوش فرا نخواهم داد. اگر مرا رها کنید، من هم چون یکی از شما هستم؛ شاید من شنواتر و مطیع‌تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم و در چنان حال، من وزیر و مشاوران باشم، بهتر از آن است که امیر و رهبرتان گردم.^۴

از عبارت «ولیتموه أمرکم» این‌گونه استفاده شده است که امر، امر مسلمانان است، و اعطای ولایت نیز به دست آنان است. هرچند با وجود نصّ، نوبت به انتخاب نمی‌رسد،

۱. نهج البلاغه محمد بن عبده، ترجمهٔ علی اصغر فقیهی، (انتشارات صبا)، ص ۴۹۱.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۳۶.

۳. نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۲۷۱، خطبهٔ ۹۲.

۴. همان منبع.

لکن از آن جا که امت زمان حضرت، تسلیم نصب او از طریق خداوند عز و جل و نبی صلی الله علیه و آله نشدند، حضرت انتخاب را به عنوان راهی در طول نصب برشمردند که به این شکل، ولایت به شخص داده می‌شود^۱.

پاسخ: چنان که گذشت، انتخاب بخشی از سخنان یک گوینده، بدون توجه به بخشهای دیگر آن و نیز چشمپوشی از زوایای گوناگون یک سخن، همچون چگونگی موقعیت گوینده در زمان صدور سخن، و وضع مخاطب یا مخاطبان، و نادیده گرفتن وجه صدور سخن و مسائل بی‌شمار دیگری از این گونه، که همگی در فهم مراد حقیقی متکلم نقش دارند، می‌تواند به انحرافات در برداشت منجر شود. به عنوان مثال، خطبه معروف «ششقیه» را می‌توان به عنوان آینه‌ای که دیدگاه واقعی علی بن ابی‌طالب علیه السلام را بازتابانده است، قلمداد کرد، چرا که این خطبه در شرایطی ایراد شد، که فرصتی برای حضرتش پیش آمده بود تا پرده از چهره حقیقت امر کنار زند، و آنچه را که در ذهن و دل داشت عرضه کند، و پرده از همه اوهام بزدايد و دیدگاه واقعی اسلام را بشناساند. از این رو، حضرت علیه السلام در این خطبه، بعد از این که موضع اصیل خود را در امر خلافت اعلان نمود و از آن به عنوان حق مسلم خود یاد کرد، دیدگاه خود درباره شورا را چنین مطرح کرد:

«... فیا لله و للشوری، متی اعتراض الزیب فی مع الأول منهم حتی صرت أقرن
إلی هذه النظائر...»^۲

خدایا، من از این شورا (که به دستور عمر برپاشد) به تو پناه می‌برم، زمانی که درباره اولی از آنها (ابوبکر) شک و تردیدی عارض من شد، تا اکنون با این افراد که هریک مثل دیگری است، قرین و همگام گردم.^۳

در واقع، این خطبه با مضامین بلندی که دارد، همچون خورشیدی تابان، همه سایه‌ها را کنار می‌زند و حقیقت مطلب را آشکار می‌سازد. اما آنچه که طرفداران دیدگاه انتخابی

۱. حسینعلی منتظری، *دراسات في ولاية الفقيه*، ج ۱، ص ۵۰۳.
۲. *نهج البلاغه* شیخ محمد عبده، ص ۳۳.
۳. همان منبع.

بدان استناد کرده‌اند، با توجه به مخاطبان حضرت در آن موارد و موقعیتی که این بزرگوار در آن قرار داشت، وجوه بسیاری برای آن ذکر شده است. بعضی این گونه سخنان حضرت علیه السلام را حمل بر تقیه کرده‌اند. وجه دیگری که عنوان شده است و قوی به نظر می‌رسد، این است که گفته شود، با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مخاطبانی که حضرت علیه السلام در مواردی به جریان شورا و بیعت و میثاق احتجاج کرده‌اند، روشن می‌شود که سخن ایشان بر مبنای اندیشه مردم آن روز بوده است و ناظر به مقام اثبات می‌باشد نه ثبوت. در واقع حضرت می‌خواهد بفرماید، بر فرض ثبوت ولایت به انتخاب شما، که علی را انتخاب نمودید و با او میثاق بستید، لازمه مبنای شما، ایستادگی و پایمردی است، چرا که به عقیده شما، حق مالکیت برای کسی است که شما او را انتخاب کردید، همچنانکه در مورد خلفای پیشین انجام دادید.

نیز در نامه‌ای که حضرتش به معاویه نوشت، گویا به وی چنین می‌فرماید:

تو که خود معتقد به شورا و بیعت هستی، اکنون که امت با من بیعت کردند، چرا تن به حکومت مردمی علی نمی‌دهی؟ و آنچه را خود بدان معتقدی، نادیده انگاشتی.

بنابراین، با توجه به تمامی آنچه تاکنون گذشت، جعل مقامهایی چون: رسالت، خلافت، ولایت، امامت، قضاء و ... از غیر خدا میسر نیست، زیرا این گونه امور، از مشاغل بشری که جعل و رفع آن در حیطه قدرت بشر است (همچون ریاست، وزارت، ... به‌شمار نمی‌رود تا ثبوت و سقوط آنها در اختیار او باشد. لازمه حقیقت یاد شده آن است که میثاق و بیعت مردم هیچ گونه تأثیری در اصل ثبوت امور یاد شده نداشته باشد، بلکه اقرار و اعترافی است از سوی امت به مقام مجعول از جانب خداوند متعال، همان گونه که میثاق با خداوند متعال به معنای پایداری در مقام عمل است نه انشاء ربوبیت، و احتجاج خداوند به آن نیز ناظر به همان مقام اعتراف است:

«و لقد كانوا عاهدوا الله من قبل لا يولون الأدبار و كان عهد الله مسؤولاً»^۱

و از همین گونه است آنچه در نهج البلاغه و غیر آن، درباره مسأله خلافت بدان استناد

شده است.

آیه الله جوادی آملی در این باره می نویسد:

«و شاهد آن که رأی جمهور، کمترین اثری در مقام ثبوت ندارد، آن است که درباره حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام آمده است: «إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهما السلام امامان قاما أو قعدا»، زیرا رأی جمهور فقط ناظر به مقام اثبات و تعهد ایمانی خود آنها است، نه راجع به مقام ثبوت و انشاء امامت، و آنچه وظیفه مردم است تولی خواهد بود، نه تولیت و جعل ولایت، و اگر ظاهر بعضی از نصوص، عنوان تولیت مطرح است، مراد همان پذیرش و تولی است، زیرا قبل از آن، اصل ولاء حضرت علی علیه السلام تثبیت شده:

«و قد كان رسول الله صلى الله عليه وآله عهد إلى عهداً، فقال يا ابن ابي طالب، لك ولاء أمتي، فإن ولوك في عاقبة و أجمعوا عليك بالرضا، فقم بأمرهم و إن اختلفوا عليك فدعهم و ما هم فيه.»^۱

و پذیرش مردم فقط ناظر به مقام اثبات است، نه ثبوت اصل ولایت.^۲

مفاد «جمهوری اسلامی» نیز غیر از این نیست که اصل مکتب اسلام از طریق وحی الهی تثبیت شده است و بیعت جمهور تأثیری جز انشای تعهد و پذیرش آن و اجابت دعوت اسلام نیست. البته این حقیقت نیز روشن است که فعلیت احکام اسلامی و حکومت الهی نیز به همین پذیرش عمومی مردم محقق خواهد شد، ولی این به معنای تأثیر حضور آنان در واقع امر و مقام ثبوت نیست.

مسأله رهبری عصر غیبت نیز از همین گونه است و تفاوت آن با عصر حضور، فقط در این جهت است که امامت امام معصوم علیه السلام از هر جهت به نص و نصب وابسته است؛ یعنی هم اصل امامت و هم نحوه اعمال آن و زمان تنفیذ و اجرای شؤون ولایت با نص مشخص می شود، لیکن در امام غیر معصوم در عصر غیبت، فقط در اصل ولایت به نص و نصب رجوع می شود و در اعمال آن به سیره عقلاء مراجعه می شود.

۱. ابن طاووس، کشف المهجته، ص ۱۸۰.

۲. جوادی آملی، وحی و رهبری، ص ۱۷۴-۱۷۳.

شبهه تناقض و حل آن

یکی از نویسندگان معاصر، اشکالی بر نظریه ولایت انتصابی یاد کرده که ناشی از نگرش سطحی و عدم درک محققانه مبنای مذکور است. وی برای فرار از اشکال، پیشنهاد رفع ید از عقیده انتصاب و پذیرش انتخاب در اصل ثبوت ولایت را ارائه داده است. نامبرده در بخشی از سخنان خود، دیدگاه انتصاب را این گونه ترسیم کرده است:

«بنابراین نظریه) شرایط حاکم از پیش توسط احکام فقهی معین شده است، تکلیف مردم هم از قبل معین شده است که یا باید حاکم واجد شرایط و منصوب از بالا را بپذیرند، (بیعت) یا پس از انتخاب وی از سر تکلیف و به فعلیت رساندن حق بالقوه وی، به این ولایت گردن بگذارند. شق ثالثی وجود ندارد.»^۱

وی سپس در مقام طرح شبهه تناقض می نویسد:

«حال سخن مهم در این جا این است که اگر در مسأله انتخاب حاکم، حقوق و تکالیف مردم را تماماً الهی و دینی بدانیم، با یک «پارادوکس» (تناقض) مواجه خواهیم شد که برای رفعش، ناچار باید در این مجموعه برای حقوق غیردینی و تکالیف غیرحکومتی مردم هم جایی را منظور کنیم و بگوییم که مردم در تعیین حاکم و حکومت دینی، واجد حقوق و تکالیف غیردینی هم هستند.»^۲

در واقع، منشأ تناقض یادشده، آن است که وی نتوانسته است، الهی بودن یک حکومت و مردمی بودن آن را بدرستی دریابد و مشارکت عمومی در فعلیت و شکل گیری خواسته اسلام را هیچ گونه امتیازی ندانسته و یا کمترین امتیاز مردمی تلقی کرده است. بنابر عقیده وی، حکومت در صورتی مردمی و جمهوری خواهد بود که حاکمیت را نیز خود مردم بدهند و خود نیز حق نظارت و عزل داشته باشند.

باید یادآور شد، چنانچه دیدگاه واقعی اسلام مورد نظر باشد، هرچند در نگاه اول ممکن است تعارض و تناقضی تصور شود، لکن با قدری تأمل، این واقعیت آشکار

۱. عبدالکریم سروش، مجله کیان، ش ۳۲، ص ۴
 ۲. همان منبع

می‌شود که نه تنها تناقضی در تفکر اسلامی حکومت وجود ندارد، بلکه زیباترین شکل حکومت را اسلام معرفی کرده است. بی‌گمان اگر مستشکل نتواند تناقض اولی در بحث حکومت اسلامی را حل کند، نخواهد توانست تناقض بدوی در پاره‌ای از دیگر مسائل، همچون شفاعت و جز آن را بگشاید. به عنوان نمونه، در آیه‌ای از قرآن شفاعت را منحصر به خداوند می‌کند:

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱

و در آیه‌ای دیگر، سخن از شفاعت غیرخداوند به میان آمده است:

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾^۲

جمع بین این دو دسته از آیات بسادگی امکان‌پذیر است. خداوند مالک شفاعت است مستقلاً و بالذات و دیگران با اذن او مالک شفاعت خواهند شد. به همین شکل نیز در باب حکومت، جمع بین الهی بودن در عین مردمی بودن حکومت آسان خواهد بود. آیه شریفه ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ حکومت را منحصر به مقام ربوبی می‌شمارد، و آیه ﴿لَتُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾^۳ آن را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد و از مجموع آیات مربوط به حکومت چنین به دست می‌آید که مالک حقیقی و اولی آن، خداوند است و دیگر حکومتها، با اذن او مشروعیت خواهند داشت. بدین‌سان از منظر قرآن، هر نوع حکومتی که صبغه الهی و دینی نداشته باشد، مردود است، و در برابر، هر نوع جهت‌گیری مردمی و انتخاب عمومی که در چارچوب اصول اسلامی تبلور یابد، مشروعیت دینی خواهد داشت. البته منظور این نیست که مردم بدان مشروعیت می‌بخشند، بلکه آنان در واقع، حاکم منصوب را بر منصب می‌نشانند و حکومت حق را استوار می‌سازند و به فعلیت می‌رسانند. در عزل حاکم نیز قضیه از این قرار است، چرا که اگر امت از طریق نمایندگان خود حق عزل حاکم غیرواجب شرایط را دارند، این عزل بالواسطه به نمایندگان آنان منتسب می‌شود، چه این که چنین حاکمی قبل از عزل مردمی، معزول الهی است و عزل مردمی، آن را به فعلیت می‌رساند، و به فرض این که عزل مردمی جاری نشود، عزل

الهی در واقع محقق شده، و دیگر حاکمیت وی مشروع نخواهد بود، بلکه از باب عدول مؤمنین یا حسبه و جز آن، زمام امور را برعهده خواهد داشت. نیز اگر انتخاب یک امت، به دور از معیارهای الهی باشد، شخص منتخب مشروعیت نخواهد یافت، بلکه از قبیل همان حکومت دموکراسی غربی خواهد بود که سخن از کاستیهای آن بسیار است.

کوتاه سخن این که نقش حضور مردمی در تحقق حکومت اسلامی، واقعیتی است انکارناپذیر و به سان بالی است که بدون آن، پرنده سعادت بشر، قدرت پرواز نخواهد داشت و حکومت اسلامی، حکومتی است الهی و مردمی که برای نخستین بار در عصر حاضر، به شکل «جمهوری اسلامی» کام میلیونها مسلمان را شیرین کرده است.

